



«نادی» برای چرم

این بانوی کارآفرین با چرم توانسته است برای زنان زیادی فرصت شغلی ایجاد کند

فاطمه بختیاری بعد از آنکه درسش را خواند، ازدواج کرد و مادر هم شد، آن هم مادر دو بچه قدونیم‌قد. تصمیم گرفت دست به کاری بزند که برای خودش باشد تا تمام خلاقیتش را خرج آن کند؛ کاری که از محدوده ساعت زدن، ورود و خروج سازمانی خارج باشد و به قول قدیمی‌ها، هم رئیس خودش باشد و هم کارگر خودش! روایت این دفعه شهر بانو، درباره زنی است که کارآفرینی را با خلاقیت پیوند زده تا بتواند همیشه حرفی برای گفتن داشته باشد. روایت محدثه نادی است؛ زنی که خواست هم کارآفرین باشد و هم چرم را به دست همه برساند.

عمیق‌تر از این‌هاست. با دستگاه برش، دقیقاً سر انگشتش رفته است. می‌گویم: چرا باند پیچی نکردی؟ می‌گوید: کار داشتیم، نرسیدیم. از این اتفاقات زیاد پیش می‌آید، ولی این یکی خیلی بد بود. می‌پرسم چرا؟ توضیح می‌دهد: وقتی انگشت رفت زیر تیغ، مامان و بابا اینجا بودند. یک دفعه خون پاشید، تمام ظرف شویی که دستم را داخل آن گرفته بودم پر خون شد. خون‌ریزی شدید بود، و یکی از بچه‌ها گفت رویش پنبه داغ کنیم و بگذاریم که بند بیاید. مامان از بس کلافه شده بود، از در زد بیرون. بابا را هم تا چند ساعت بعد پیدا نمی‌کردیم. بعد متوجه شدم که توی زمین‌های اطراف کارگاه رفته و از شدت ناراحتی فقط فریاد می‌کشیده است. این حال بابا و مامان برایم دردناک‌تر از بریدن انگشت بود. من همیشه سعی کرده‌ام با تمام سختی‌های پای کارم بمانم، می‌دانید چرا؟ چون خیلی‌ها به من گفتند که نمی‌توانی، خیلی‌ها گفتند مگر می‌شود. همین حالا هم منتظرند که زمین بخورم تا بگویند دیدی، گفتیم نمی‌شود!

همسر گفت: با این حالت؟

می‌رویم به روزهایی که کار را شروع کرد؛ به سال ۹۲. می‌گوید: با یکی از دوستانم می‌خواستیم کلاس یک‌روزه آموزش چرم دوزی برویم. آن زمان من یک کار اداری داشتم و باردار هم بودم. همان روز حال درست و حسابی نداشتم. وقتی می‌خواستیم بروم کلاس، همسر گفت: با این حالت؟ من هم نفرتم. روز بعدش دوستم آمد و هرچه یاد گرفته بود به من یاد داد و این شد اولین کلاس من. بعد از آن، بیش از آموزش و کلاس، خلاقیت بود که کارم را پیش می‌برد. مقاله‌های مرتبط زیاد می‌خواندم و سعی می‌کردم با علم روز دنیا هم قدم باشم. از طرفی تصویرسازی و طراحی ذاتی خوبی دارم و در کنار دست مادرم که خیاط است، چیزهایی یاد گرفته‌ام. این‌ها در پیشرفتم بسیار کمک کردند.

اولین باری که دست به کار شدم، رفتم و تکه‌ای چرم خریدم و برای خودم یک کیف دستی دوختم. همه کارهایی را که برای اولین بار درست کرده‌ام، هنوز دارم. آن کیف را در یک روز، با همان وسایل دم‌دستی که داشتم بریدم و دوختم. بعد از آن، برای مامان یک کیف دوشی دوختم. همه می‌گفتند ممکن است خراب کنی، روی چرم مصنوعی امتحان کن. ولی مامان گفت: فقط با چرم طبیعی باید برایم کیف بدوزی.

وقتی هم دوختم، آن قدر واکنش مثبت نشان داد که کلی انرژی گرفتم. همان زمان به دنبال آموزش در فضای مجازی هم بودم، ولی چندان چیزی دستگیرم نشد. برای همین خودم دست به کار شدم. چون سه تا از عموهایم کفاح هستند، می‌دانستم که خیلی از کارگاه‌ها کمبود طرح دارند. طرح می‌زدم و در فضای مجازی می‌گذاشتم و اتفاقاً کارگاه‌های زیادی از آن استقبال کردند. جالب است که بعضی‌ها وقتی می‌خواستند از طرح‌ها استفاده کنند، به من پیام می‌دادند و می‌گفتند: «می‌خواهیم این نان را سر سفره برای زن و بچه‌هایمان ببریم، راضی هستی استفاده کنیم؟» من نه تنها راضی بودم، بلکه ذوق هم می‌کردم و انگیزه هم می‌گرفتم. یک دفعه، بدون اینکه خودم متوجه باشم، کلی مخاطب پیدا کرده و کانالم بزرگ شده بود. اما همان زمان تلگرام فیلتر شد و به اینستاگرام آمدم و فعالیت‌م را ادامه دادم و همچنان هم فعال هستم.

شاید تا الان حدود ۶ هزار خانم و آقا را آموزش داده باشم

اگر سری به اینستاگرام او بزنید و نگاهی به کارهایش بیندازید، یک امضای مشترک پای تمام کارهایش می‌بینید؛ «التماس دعای فرج». همین شده است وجه تمایز چرم نادی با دیگر تولیدی‌ها؛ اینکه با یک دعا می‌توانی از طرح‌هایش رایگان استفاده کنی و شاید همین دعا باعث شده که برکت در کارش همیشه جاری باشد و روز به روز گستره آن بیشتر شود، تا جایی که از اولین کارگاه خود در مشهد حالا به پانزده کارگاه در هفت استان رسیده است.

محدثه نادی درباره این کارگاه‌ها می‌گوید: اولین کارگاه را سال ۹۷ روی پشت بام خانه بابا زدیم. آنجا چهار نیروی ثابت داشتیم. برای بنک‌دارها تولید می‌کردیم. صفر تا صد کار با دست بود و آن قدر تمیز کار می‌کردیم که باور نمی‌کردند کار دست است. قبل از آن آمادوره آموزش داشتیم. سال ۹۳ آموزش‌ها

قبل از اینکه شروع به صحبت کنیم، سری به کارگاهش می‌زنم؛ کارگاهی که این روزها آن را به حومه مشهد منتقل کرده است. در میان انبوه تکه‌های بزرگ و کوچک چرم در رنگ‌های مختلف و دستگاه‌های برقی و دستی که هر کدام در دست کارگری است که با آن مشغول است، چشمم به تکه‌فرشی می‌افتد که کنار میز برش پهن شده و روی آن اسباب‌بازی‌ها و عروسک‌های زیادی چیده شده است.

می‌ایستم و نگاه می‌کنم. خودش متوجه می‌شود که این بخش از کارگاه برایم عجیب است. لبخند می‌زند و می‌گوید: اسباب‌بازی‌های دخترمه. بعضی روزها همراهم میاد کارگاه و اینجا سرش بنده تا من کارها رو انجام بدم.

می‌پرسم: امروز نیست؟ می‌گوید: نه، گذاشتمش خونه مامان. البته دخترم همیشه همراهم هست، ولی امروز نیاوردمش، ماند پیش مامان. پسرم همیشه پیش مامانه، مدرسه می‌ره. کلا مامان به من خیلی کمک می‌کنه، خیلی همراهه. هر جا کم میارم برام پیام‌های قشنگ می‌فرسته. خیلی‌ها بهم می‌گن این ویژگی که مثل تراکتور کار می‌کنم، به مامان رفته. البته بد نباشه می‌گم تراکتور، منظورم سخت کاری هست.

خودش به «تراکتوری» که می‌گوید خنده‌اش می‌گیرد. چرم‌ها، کیف‌ها و کفش‌هایش را که می‌بینم، یک گوشه با هم می‌نشینیم تا صحبت کنیم؛ از روزهایی که کار را شروع کرد تا همین امروز که شرایط کاری‌اش هنوز تحت تأثیر جنگ دوازده روزه است.

نادی می‌گوید: کارم را سال ۹۲ شروع کردم. دو تا هدف داشتم: یکی اینکه کارآفرین باشم و یکی اینکه چرم رو در دست همه ببینم. تا آن زمان، محصولات چرمی کلایه لوکس بود که همه نمی‌توانستند در دست بگیرند. به نظر من استفاده از چرم به احساس روانی خوشایند دارد. با این رویکرد دنبال تغییر در صنعت چرم رفتم؛ ولی وقتی وارد شدم، ناگهان چرم هم گران شد! اما من از اهدافم کوتاه نیامدم. واقعیت این است که شاید خیلی‌ها فکر کنند با وجود برندهای نام‌دار، کوچک‌ترها نمی‌توانند کار کنند؛ ولی به نظر من می‌شود و این تفکر درست نیست. نگاه من این است که هیچ محدودیتی در کار وجود ندارد.

وقتی انگشت رفت زیر تیغ، مامان و بابا اینجا بودند

اینکه می‌گوید محدودیتی در کار نیست را با تمام سختی‌های کار حس کرده و برای گذر از آن‌ها به معنای واقعی کلمه جنگیده است؛ گاهی روحی، گاهی روانی و گاهی هم جسمی. نمونه جسمی‌اش همین حالا جلوی چشمم است. انگشت چهارم دستش را با چسب نواری و دستمال کاغذی بسته است. به خیالم زخمی کوچک است؛ از آن‌هایی که وقتی پیاز زنده می‌کنی! اما ماجرا

